

بیاموز و بگو



- آب بخار می شود ← آب آرام آرام بخار می شود.
او حرف می زند ← او آهسته آهسته حرف می زند.
او غذا خورد ← او تندتند غذا خورد.

حالا تو بگو



- علی درسش را خواند ← بلی بنزد بنزد درسش را خواند.
گلی آمد ← گلین ده این دوان آمد.

پیداکن و بگو



- کلمه‌هایی را که حرف «ح» دارند، ناراحت - صحرا
- کلمه‌هایی را که حرف «و» در آن‌ها صدای «ا» می‌دهد. دو پارچه - خورشید - موج

فکر کن و بگو



- خورشید چه فایده‌هایی دارد؟
- چرا باید در مصرف آب صرفه‌جویی کنیم؟

بازی، بازی، بازی



دانش‌آموزان کلاس به چند گروه تقسیم شوند. یک گروه از دانش‌آموزان به جلوی کلاس بیایند. اولین نفر یک کلمه بگوید و هر کدام از اعضای گروه یک کلمه به آن اضافه کنند تا جمله‌هایی ساخته شود. این بازی تا پایان کار گروه ادامه یابد.



شیر و موش

شیری در زیر درختی خوابیده بود. موشی از راه رسید و شروع کرد به بازی کردن با دم او. شیر از خواب بیدار شد و با خشم موش را گرفت. موش با ترس و لرز گفت: «ای شیر مرا ببخش. من هم یک روز به تو کمک می‌کنم.» شیر خنده‌اش گرفت، فکری کرد و گفت: «موش برای من که سلطان جنگل هستم، چه کاری می‌تواند انجام دهد؟»

چندی گذشت و شکارچی‌ها شیر را به دام انداختند. شیر هرچه تلاش کرد، نتوانست خود را نجات دهد. همان موقع موش رسید؛ بندها را جوید و شیر را نجات داد. شیر از اینکه موش را دست کم گرفته بود، پشیمان شد و به اشتباه خود پی بُرد.

* به نظر شما چرا شیر در دام شکارچی‌ها افتاد؟ چون شیر سسار مغرور بود و فکر می‌کرد چون سلطان جنگل است پس هیچ خطری او را تهدید نمی‌کند

